

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به روایاتی بود که اینها دال بر تعلق احکام و حدود بر بلوغ [بود] ...

ما احکام را به مراتبی تقسیم کردیم:

بعضی از احکام، احکام وضعی [هستند که این احکام] به نفس تحقق آن امر خارجی تعلق می گیرد. بعضی از احکام به نفس عمل خارجی [تعلق می گیرد] بدون [دخالت داشتن] عقل [در تعلق آن حکم].

بعضی از آن احکام، احکام وضعی است و [تعلق آن احکام] با [در نظر گرفتن] عقل است.

در احکامی که بر نفس آن فعل خارجی تعلق می گیرند مانند احکامی که مترتب بر ضمانات و

دیات است [و همچنین] احکامی که آن احکام متعلق به اموری هست که [به هیچ وجه] نیت و قصد فاعل در آن احکام دخالت ندارد. فرض بکنید که اگر دیوانه‌ای من باب مثال شیشه‌ی یک منزلی را شکست، در اینجا بر اولیاء او واجب است که غرامت پردازند با اینکه در فعل دیوانه هیچ گونه تعقل و اختیاری، از تعقل اصلاً بگذریم، اصلاً اختیاری تعلق نمی‌گیرد، اصلاً اراده‌ای بر آن تعلق نمی‌گیرد یا اینکه فرض کنید که یک دیوانه‌ای یک شخصی را به قتل برساند، خب دیوانه را نباید بکشند ولیکن بر اولیاء دم این است که مطالبه‌ی دیه را بکنند. چرا؟ چون در اینجا مسئله فقط جنبه‌ی فاعلی ندارد، در اینجا این حکم جنبه‌ی فعلی دارد یعنی جنبه‌ی فعلی آن مورد لحاظ شارع است نه جنبه‌ی فاعلی آن. از نقطه‌ی نظر لحاظ فاعل در این جا حکمی بر آن ترتیب نمی‌کند بالاخره حالا هر که بخواهد باشد یک ضرری متوجه شخص دیگر شده حالا این ضرر [از طرف] هر فاعلی باشد دیگر به آن کاری ندارند. مثل اینکه فرض بکنید که در عاریه می‌گویند اگر صدمه و ضرر و نقصی که بر عاریه وارد شده اگر به لحاظ سماوی باشد غرامتی

بر آن تعلق نمی‌گیرد اما اگر جنبه ارضی داشته باشد، دزدی سرقت کند و...، غرامت بر اینها تعلق می‌گیرد در صورتی که عاریه عاریه مضمونه باشد. یا اینکه فرض بکنید شخص نائم در حال خواب با پا می‌زند توی سر کسی و او را مصدوم می‌کند یا با پا می‌زند و کاسه‌ای را می‌شکند، این دیگر حتی از دیوانه هم مسئله‌اش مهمتر است یعنی نائم فقط به عنوان آلت فعل، در اینجا لحاظ شده و هیچ گونه اختیار و اراده‌ای بر این متمشی نیست. در این احکام - همان طوری که عرض شد - این احکام بر نفس الفعل تعلق می‌گیرد، اینها احکام وضعیه است. هیچ نوع جنبه تکلیفی بر این احکام مترتب نیست. این احکام احکام وضعی است؛ غرامت، ضمان، دیه اینها همه احکام وضعی هستند و جنبه تکلیفش به فاعل مکلف است، حتی به خود نائم و یا به خود شخصی که اختیار ندارد مثل دیوانه، حکم تکلیفی تعلق نمی‌گیرد، حکم تکلیفی بر ولی او تعلق می‌گیرد. این احکام یک همچنین احکامی هستند.

یا اینکه من باب مثال بعضی از این احکام است

که همان طوری که عرض شد هیچ گونه اراده و اختیاری در تعلق و ترتب آن نیست مانند احکام خمس و زکات و اینها که هیچ گونه اراده و اختیاری بر این تعلق نمی‌گیرد. وقتی که مالی از نقطه نظر منفعت به یک حد نصاب برسد، خمس این مال خواهی نخواهی متعلق به سادات و سهم امام خواهد شد چه شخص مکلف، عالم باشد یا جاهل باشد، چه مرید باشد یا غیر مرید باشد، چه در مقام امتثال باشد یا در غیر امتثال باشد، فرقی در اینجا نمی‌کند. این حکم تعلق می‌گیرد روی نفس المنفعة الخارجیه نه اینکه به خود آن فاعل تعلق بگیرد. و ما نظایر این خیلی داریم که اراده و اختیار مکلف در تعلق و عدم تعلق حکم هیچ گونه دخالتی ندارد.

سؤال: پس قصد قربت در خمس لازم نیست

دیگر؟

جواب: نه، بالاخره قصد قربت خواهی نخواهی

متمشی می‌شود چون بالاخره این شخصی که فرض

کنید که من باب مثال می‌خواهد خمسش را بپردازد

به چه عنوان می‌خواهد بپردازد؟ به عنوان حکم

شرعی می‌خواهد بپردازد یا به عنوان من درآوری

می خواهد پردازد؟ اگر نه، فرض کنید من باب مثال این شخصی که دارد این مال را می پردازد اگر آن مسئله سادات و سهم امام در اینجا برایش مطرح است خوب این در واقع دارد ...

سؤال: ...؟

جواب: منظور من در اینجا این است که چه فاعل اصلاً اطلاعی داشته باشد بر منفعت یا اطلاع نداشته باشد خواهی نخواهی به نفس آن منفعت، [خمس] تعلق می گیرد حالا اگر خود آن منفعت هم رشد کند آن منافعش هم بر آن مترتب خواهد شد. فاعل دیوانه باشد یا دیوانه نباشد به مالش خمس تعلق می گیرد. منتهی صحبت سر این است که در مقام اداء، آن مؤدی باید قصد خمس را بکند از این [اداء]، نه اینکه قصد هبه و امثال ذلک را بکند. الان خیلی ها هستند در بیرون که فرض کنید که می گویند ما به فقرا کمک می کنیم و این خمس می شود دیگر چون ما به آنها کمک می کنیم و یا فرض کنید که می گویند ما به [مؤسسات] خیریه و این حرفها می پردازیم. این کفایت [از خمس] نمی کند. بله اگر ما قائل باشیم بر

این که خمس، چه سهم امام چه سهم سادات - چه طوری که بعضی‌ها قائل هستند - حتی بدون نظر مجتهد هم قابل برای اداء هست، اگر این باشد، آن وقت اگر شخصی نیت خمس را نکند و به این موارد بپردازد از او رفع تکلیف می‌کند چون به اصل مال تعلق گرفته و این هم به آن مقداری که اصل مال است حتی شاید بیشتر هم اداء کرده دیگر، دارد به افراد می‌رساند. ولی در مسئله خمس آن چه که مد نظر است این است که غیر از این جنبه، خصوصیت مورد را هم مؤدی خلاصه باید در نظر بگیرد. چون این مسئله هم مورد ابتلاء هست و خیلی‌ها هم سؤال می‌کنند که آقا ما می‌خواهیم این را بپردازیم...

یک وقتی به این عنوان می‌پردازد که این یک مالی است که تعلق می‌گیرد به حق اینها و مال اینهاست و می‌پردازد، این صحبت در آنجا هست که الان این مال، واقعاً مال این شخص سید است که در ملک من است و من دارم این را می‌پردازم و بدون اجازه مجتهد هم می‌پردازم، این کفایت می‌کند. یک وقتی نه، می‌رود به او می‌پردازد و می‌گوید من دارم از جیبم این را به تو می‌پردازم، آن شخص در اینجا

نیت این را می‌کند که [این سید] حق خودش را نمی‌گیرد متناً علیه این فرد دارد از جیبش می‌پردازد، این کفایت نمی‌کند. یعنی در اداء خمس این طور نیست که...، یا در اداء زکات، فرقی نمی‌کند، شارع در اداء زکات، خصوصیت عنوان را هم مورد نظر قرار داده که عنوان عنوان زکات است، عنوان عنوان خمس است، این را شارع مورد نظر قرار داده. لذا اگر کسی که باید خمس بدهد برود و این مبلغ را یک چیزی بگیرد و به یک سیدی که مثلاً خانه‌ای خریده بدهد و بگوید این هم هدیه‌ی ما، این از باب خمس حساب نمی‌شود چون آن شخص [سید] به عنوانی که این [هدیه] ملک اوست و مال اوست تلقی نمی‌کند [بلکه] بعنوان اینکه [این هدیه]، [هبه‌ای] است که [از طرف شخصی اداء می‌شود تلقی می‌کند، این در اینجا اداء ذمه نمی‌کند. ولی بحث ما در اینجا این است که به تعلق مال به عنوان یک حکم وضعی که بر او حکم تکلیفی تعلق می‌گیرد آن تعلق بر نفس مال است چه آن مکلف عالم باشد یا جاهل باشد، معاند باشد یا غیر معاند باشد، این تکلیف تعلق

می‌گیرد. و دلیل بر این مطلب این است که در بعضی از روایات و اینها هست که این در مقام غیبت، اختیاری است ولی در مقام ظهور این اجباری است یا اینکه در مورد زکات، حکومت و دولت بالاجبار این زکات را حق دارد که بگیرد البته در بعضی از موارد استثناء هم ما دیدیم که رسول خدا این...

... از باب اینکه حکومت باید هر حقی را به صاحبش برساند از این باب حق دارد که بیاید و افراق کند و بگیرد و تقسیم کند و برساند. قصد قاصد و ارادهٔ مرید در اینجا شرط نیست.

اما یک قسم احکام داریم که این احکام احکامی است که تکلیف در آن احکام شرط نیست ولی اراده در آن احکام فرض کنید که دخالت دارد. یک احکام وضعی است که، یا اینکه فرض کنید حتی احکام تکلیفی که تکلیف بعنوان آن معنای مصطلح در آن جا دخالت ندارد بلکه نفس اراده در آن جا است، فرض کنید احکامی که متعلق است بر صبی، صبی؟، خب این احکام بنا بر آن قول اصح، ثواب بر اینها مترتب می‌شود گرچه اینها مکلف نیستند و بر عدم ایتمانش هم عقابی تعلق نمی‌گیرد. ولی در هر صورت

این صَبی باید اراده بکند تا اینکه این ثواب بر او تعلق بگیرد. یعنی بچهٔ ده ساله یا نه ساله با اراده‌اش می‌رود وضو می‌گیرد و می‌آید نماز می‌خواند. حالا اگر این صَبی توی خواب - خیلی بچه‌ها هستند توی خواب کارهایی را انجام می‌دهند - توی خواب فرض کنید بلند شد نماز خواند، آیا بر این ثواب تعلق می‌گیرد؟ نه، این یک عمل غیر اختیاری است که خب آدم بزرگ هم انجام می‌دهد و بچه‌ها هم انجام می‌دهند. یا اینکه فرض کنید که اگر نکاحی در صباوت واقع شد، خب در این جا احکام و ضیعه از حرمت و امثال ذلک مترتب بر او است. مثلاً یک بچهٔ ده ساله‌ای، دوازده ساله‌ای این در اینجا نکاحی کرد خب احکام نکاح بر آن مترتب می‌شود و بار می‌شود. یا اینکه فرض کنید که اگر همین بچه عمل خلافی انجام داد از باب حرمت اُخت و اُم و امثال ذلک، این احکام بر آن مترتب می‌شود، بلوغ در اینجا شرط نیست. ظاهراً فقط یکی یا دو نفر حکم به عدم ترتب کردند، این طور که در ذهن من است، خیلی وقت پیش این را دیدم، نمی‌دانم ابن ادریس بود، ابن زهره بود، کی

بود که اینها [حکم به عدم ترتب کردند.] در ریاض هم مرحوم سید علی، صاحب ریاض، ایشان هم در آنجا بحث مفصلی دارد، ظاهراً در آنجا مثل اینکه قائل شده بود که یکی دو تا از فقهاء ظاهراً این را...، آنها هم همان‌هایی بودند که به نظر می‌رسد که مذاق اهل تسنن داشتند که آنها حکم به عدم ترتب احکام نکاح و اینها کرده‌اند. این هم یک دسته از احکامی که خب بر این ...

سؤال: ابن زهره و ابن عقیل؟

جواب: به نظر ابن ادریس می‌رسد یا ابن عقیل یا ابن زهره یا یکی از اینها که اینها بلوغ را شرط دانسته‌اند در ترتب. یعنی اگر فرض کنید یک بچه‌ای عمل خلافی در کوچکی انجام بدهد، اخت المفعول یا اینکه مثلاً امه و امثال ذلک، [این عمل خلاف در کوچکی و قبل از بلوغ] حرمت مؤبّد نمی‌آورد. این نظر نظر اینها بود ولیکن خب نه، این قضیه [به این صورت نیست].

اراده در این جا شرط است. یعنی فرض کنید اگر یک دیوانه‌ای یک عمل حرامی را انجام بدهد در این جا احکام وضعیه بر این مترتب نیست. چرا؟

چون در آن جا اراده ندارد. یا این که فرض کنید من
باب مثال رَجُلٌ وَقَعَ عَلَى امْرَأَةٍ او رَجُلٌ وَقَعَ عَلَى
شخصِ آخِرِ فِي حَالَةِ النُّوْمِ و امثال ذلك، یا مثلاً
بعضی از امور غیر اختیاری اگر واقع بشود، در این
جا چون مِنْ غَيْرِ اخْتِيَارٍ هست در این جا این احکام
بر آن مترتب نیست. این هم دسته دوم.

اما بعضی از احکام داریم که قطعاً در این احکام،
تکلیف در این جا شرط است. یعنی در تعلق این
حکم و عدم تعلق این حکم، خود تکلیف، یعنی
رسیدن به یک مرتبه‌ای که در آن مرتبه است که
كُلْفَتٌ در آن مرتبه برای انسان می‌آید، یعنی تکلف
در آن جا می‌آید، تکلیف از کلفت است، از تکلف
است، از قید است، از زمام است، از تعلق است، [
این مرتبه، لازمه تکلیف است] و این مرتبه مرتبه
عقل است. در بسیاری از احکام، در آن جا شرط
تعلقشان و عدم تعلقشان تحقق و عدم تحقق عقل
است مانند احکامی که در اینجا کیفر و جزا بعنوان
حدود و بعنوان قصاص بر آن مترتب است، قطعاً بر
اینها تکلیف تعلق می‌گیرد. یا فرض کنید احکامی که
مربوط به حج است، حج در صورت استطاعت

می آید با تکلیف، اگر یک بچه‌ای [پولدار] باشد ولو ده کرور مال داشته باشد ولی به حد تکلیف نرسیده باشد حجبی بر او واجب نیست. یا دیوانه اگر الف و اُوف داشته باشد، اما حج بر او واجب نیست. چون در تعلق حج و در استطاعت، تکلیف در اینجا شرط است که بلوغ باشد و یکی از شرایط بلوغ هم عقل است دیگر. اگر عقل نداشته باشد تکلیف دیگر از آن برداشته می‌شود. یا اینکه فرض کنید در حدود و قصاص، مسئله حدود و قصاص، اینها احکامی که این احکام بر نفس الفعل تعلق نمی‌گیرد یا بر نفس الاراده ولو من الصبی تعلق نمی‌گیرد، اگر صبی عمل خلافی انجام داد، در اینجا آن صبی را تعزیر می‌کنند. مثلاً اگر صبی شرب خمر کرد یا سرقت کرد دستش را قطع نمی‌کنند بلکه تعزیرش می‌کنند، چندتا شلاقش می‌زنند همین قدر که بترسد و بدنبال قضیه نرود. و همین که شما می‌گوئید تعزیر، مراتب تعزیر هم خب تفاوت پیدا می‌کند. یک وقت بچه بچه ۵ ساله است و می‌آید یک چیزی را می‌دزدد و شما فقط گوشش را می‌گیرید، یک وقتی بچه ده ساله است شما دو تا سیلی هم در گوشش می‌زنید، یک وقتی

بچه ۱۳ ساله و ۱۴ ساله است، شما ۲۰ تا ضربه شلاق هم فرض کنید به او می‌زنید که...، خب این بسته به مقدار سعه و ظرفیتش است چون تعزیر جنبه تنبیهی دارد، از این نقطه نظر فرق می‌کند. لذا در مورد تشخیص جرائم، قاضی باید لحاظ مورد را بکند که تا چه حد این جرم برای این مورد ثابت می‌شود. خب این مسئله مسئله تعذیر است.

اما اگر فرض کنید یک صبی شرب خمر کرد شما هشتاد تا تازیانه که به او نمی‌زنید، این را در اینجا تعزیر می‌کنید، تعزیر می‌کنید از باب تنبیه یعنی - دقت کنید نکته دقیق اینجاست که می‌خواهم عرض بکنم - بواسطه عدم ترتب مفسد اجتماعی و بواسطه عدم ترتب مفسد شخصی بر خود این بچه، بدون توجه به جهت عقاب و بدون توجه به جهت تکلیف و بدون توجه به جهت تعلق احکام، بدون آن اقتضاء می‌کند که، همین طور رعایت مصالح و مفسد اجتماعی و همین طور رعایت مصالح و مفسد شخصی خود این بچه اقتضاء می‌کند که انسان بوسیله اموری که صاده و مانعه هستند از وقوع در

مهلکه، شما به واسطه این جلوگیری کنید. همان طوری که فرض کنید من باب مثال رعایت اموال یتیم لازم است و انسان باید از وقوع این اموال در تهلکه احتراز کند، جلوگیری کند، همین طور مصالح شخصیه این صبی و همین طور مفسد اجتماعی و مصالح اجتماعی اقتضاء می کند که از این امور شما جلوگیری بکنید.

فرض کنید یک بچه شروری است که بلند می شود سنگ به این طرف و آن طرف پرتاب می کند شما باید دو تا تو گوشش بزنید تا اینکه این مزاحم افراد دیگر نباشد، همین قضیه در مورد مجنون هم هست. مجنون را واجب است انسان در قید کند در وقتی که عدم قید و آزادی او موجب ایذاء بر افراد باشد، این از باب ایذاء بر افراد است. و همین طور صبی را انسان باید فرض بکنید که مقید کند و تنبیه کند در صورتی که اعطاء آزادی و حریت به صبی موجب ایذاء افراد باشد. پس بواسطه عدم وقوع مفسد اجتماعی و مصالح اجتماعی و بواسطه وقوع و عدم وقوع، اولاً لازم است که این صبی تأدیب بشود. ثانیاً برای اینکه خود این صبی تربیت بشود و

به یک انسان فاسد تبدیل نشود اقتضاء می کند که در این جا انسان جلوی حرکات نامناسب و تعدی این صبی را بگیرد و او را به یک تربیت صحیحی به خاطر خود او بار بیاورد.

پس این تکلیف به تعزیر و وجوب تعزیر و وجوب تربیت نه از باب تعلق تکلیف به صبی است، نه، از باب تعلق تکلیف به دیگران است برای تربیت صبی، از این باب است. یعنی در اینجا شارع تکلیف را متعلق کرده است به دیگران، اولیاء صبی، اولیاء مجنون، اولیاء اطفال، اینها برای عدم وقوع در مهلکه و برای تربیت و مصالح خود این صبی باید یک اعمالی را انجام بدهند اینجاست که ما می بینیم روایاتی در اینجا می آید، مثلاً *يَجِبُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ* در این سن، اینکه *يَجِبُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ* در این سن، به دختر نه ساله، نه اینکه بر خود او فی حد نفسه واجب است، یعنی دیگران باید او را ملزم بکنند به اینکه دختر مثلاً نماز را در سن نه سالگی یا ده سالگی بخواند. این است. یعنی تکلیف را برده روی مسبب و از او اراده سبب شده و تکلیف را برده روی مباشر و از او اراده سبب شده. مباشر صبی است اما سبب امر آن ولی دختر است. اینکه حضرت دارند

می‌فرمایند که دختر باید نمازش را بخواند یعنی ای بابا تو باید مجبورش کنی که نمازش را بخواند نه اینکه اگر تو مجبورش نکردی و او نماز نخواند او در عقاب واقع می‌شود، این نیست منظور. گرچه ممکن است ظهور بدوی در این ادله و روایات بر این تعلق گرفته باشد اما با ملاحظه در معنای حدیث و در اختلاف در مضامین و با این قاعده کلی لا یتغیّر در احکامی که عقل در ترتّب اینها دخالت دارد، وقتی که ما نگاه بکنیم می‌بینیم که آن احکامی که تعلق گرفته است بر صبیّه یا همین طور بر مراهق قبل از بلوغ یا خصوصاً در دختر که نه سال یا طمث و امثال ذلک هست، این در اینجا؟ است، یعنی از باب تعلق تکلیف به شخص ولی اراده، اراده ولی اوست، آن [ولی] باید این کار را انجام بدهد و صبی را مجبور کند که نماز بخواند نه اینکه تکلیف اولاً بلا اول تعلق گرفته به او [صبی]. اگر تکلیف اولاً بلا اول تعلق گرفته بر او [صبی] معنایش این است که در مخالفت صبی عقاب مترتب است. آیا هیچ عقلی در این جا می‌تواند باور کند که این تکلیفی که تعلق گرفته به این دختر نه ساله ولو اینکه طمث هم بشود، ولو اینکه ازدواج هم بکند، خب در اینجا در روایات داریم که اگر یک دختری ازدواج کند از یتیم بیرون

می‌آید، این که داریم، آیا در اینجا یک همچین دختری که نه ساله است، ولو در بعضی از روایات داریم حتی قبل از طمث اگر ازدواج بکند از یتیم بیرون می‌آید، از یتیم بیرون آمدن یعنی در تحت سرپرستی و تکفل قرار گرفتن، این معنایش است، آیا اصلاً ممکن است که انسان تعقل کند به اینکه برای همچین دختری عقاب مترتب است؟!

سؤال: ...؟

جواب: بله آن هم همین طور است. اینی که هست یعنی شما در نه سالگی دیگر باید محکم بگیری قضیه را که دیگر این عادتش بشود و شروع کند به نماز خواندن

سؤال: این به خاطر این است که تمرین است یا اینکه تکلیفش را انجام بدهد؟

جواب: نه، این نه اینکه بخواهد تکلیف انجام بدهد. منظور من این است که این تکلیفی که الان شارع آمده روی نه سال، تکلیفی نیست که گلویش را بگیرد و فرض کنید اگر نمازش را نخواند بیاندازدش در جهنم! این منظور من است.

سؤال: عقاب اُخروی ندارد

جواب: خب همین، عقاب اُخروی نداشت؟ ما که تکلیفی نداریم. ما که چند جور تکلیف نداریم. آقا اگر نماز واجب است پس بر مخالفتش عقاب است. حالا فرض کنید اگر تکلیفی باشد، در مورد نماز که هیچی. در مورد روزه، اگر افطار روزه در ملاء عام موجب حد است، فرض کنید اگر یک دختر نه ساله یا ده ساله یا دوازده ساله روزه‌اش را افطار کرد، باید او را حدش بزنند؟ حالا دنیوی‌اش را شما چه می‌گوئید؟ یا اینکه اگر دو بار تکرار شد دفعه سوم اعدام می‌کنند؟! ها؟!!

بنده سراغ دارم آقا پسر چهارده ساله‌ای و بالاتر، این روزه می‌گرفت. یکی از این شکلاتها خریده بود، طاقت نیاورد تا افطار نگه دارد، دیدم یواشکی و دور از چشم مادرش رفته پشت درخت و دارد این شکلات را می‌خورد! بابا بچه‌ای که نتواند دو ساعت دیگر تحمل کند و شکلات توی جیبش را [یواشکی بخورد]، حالا چهارده سالش هم هست، تا وقتی که نتواند تحمل کند و آن احساسات صباوت و طفولیت غلبه کند، شما او را اعدام می‌کنید؟! حالا این پسر نباشد و دختر باشد، مثلاً سیزده سالش هم هست و

از طمش هم چند سال می‌گذرد، خب این دیگر
مشخص است. و با چشم خودم دیدم یک دختری
را که یک بسته بیسکویت موزی دستش گرفته بود و
سرش را باز کرده بود و به مادرش این طور می‌گفت:
یا باید فلان کار را بکنی یا اینکه الان آن را بر می‌دارم
و می‌خورم! دو سال هم از طمش گذشته بود! با
چشم خودم دیدم! و داشت آن را می‌خورد ها!
مادرش آن قدر قربون صدقه او رفت و گفت باشد
انجام می‌دهم...! حالا به این دختر حد می‌زنند؟! آقا
هشتاد تازیانه به او می‌زنند بخاطر افطار صوم؟! و
اگر دو دفعه دیگر تکرار بکند حتماً دفعه سوم او را
اعدام می‌کنند؟! هان؟! دفعه سوم اعدام است؟! آخر
این چه چیزی است که اصلاً جاهل و عالم، عامی و
دانی، همه می‌خندند بر یک همچین حکمی؟!!

این معنایش الزام ابوین است بر اینها، آقا
الزامشان کنید که از سرشان نیفتد، آمادگی داشته
باشند و همین طور اثراتی که مترتب بر روزه هست
به اینها برسد نه اینکه فقط تمرین باشد بلکه این
اثرات برسد. آن وقت در اینجا این مطلب را ما

می خواهیم بگوئیم و از این جا به این نکته می رسیم، روایاتی که دارد که اگر سن به این حد برسد ثواب است و اگر به آن حد برسد عقاب است و اینها، این روایات به ما این را می رساند که تکالیفی را که خداوند این تکالیف را متعلق کرده بر افراد، این تکالیف نه به معنای یک امر الزامی که در وقوعش مصلحت واقعیه و در خلافش عقاب اخروی و معارضه با او حکم عناد و شرک و امثال ذلک را دارد! آقا یک دختر ده دوازده ساله اگر بیاید کفر به خدا را بگوید شما فقط به او می خندید. در بحث ارتداد و این حرفها گفتیم که اصلاً...! حالا چه برسد به این که اگر نماز نخواند با این نماز نخواندن بگوئیم که خدا او را عقاب مُخلد می کند! اصلاً معنا ندارد. کفرش اصلاً عدم کفر است. بچه چه می فهمد؟ دختر ده ساله یا دوازده ساله خدا نمی فهمد که چیست که بیاید به خدا فحش بدهد و امثال ذلک!

این تکلیفی که در روایات هست، این تکلیف این جهت است، امروز این مسئله را می خواستم عرض کنم، که این تکلیف نه به معنای آن امر ملزمه ای است که متعلق بر مکلف است بلحاظ اقتدار

عقلی او و نه بلحاظ رشد عقلی او که آن رشد عقلی مقتضی تبعات و مقتضی توابع مسئله از عقاب و حدود و مسائلی است که مترتب می‌شود بر جهت عقل و بر جهت اراده و اختیار، این تکلیف آن تکلیف نیست. این تکلیفی را که شما می‌بینید نسبت به دختر یا نسبت به پسر و امثال ذلک، این تکلیف صرف نظر از احتلام، صرف نظر از آنها، اگر این پسر یا این دختر، فرق نمی‌کند، ما نمی‌خواهیم حد قرار بدهیم، حد قرار دادن اصلاً اشتباه است، آن کسانی که می‌آیند و می‌گویند سیزده سال و چهارده سال، اشتباه است، آن کسانی که می‌گویند پانزده سال برای پسر، این اشتباه است. اصلاً حد قرار دادن غلط است، معیار این است، مصداق خارجی آن در حد نمی‌گنجد. اگر یک حدی را قرار بدهیم از باب غلبه است. معیار این است ما مصداق را نمی‌توانیم تعیین بکنیم.

صحبت ما این است که آن تکلیفی که بر عدم رشد عقلی صبی و صبیه است، آن تکلیف عبارت است از نحو من الالزام، این مسئله است. الزام در این

جا مسئله است نه این که آن جنبه بتیّه و قطعیه که بر آن حدود...، یعنی آن تبعاتی که مترتب است بر آن تکلیفی که رشد عقلی دارد، آن تبعات بر این تکلیف مترتب نیست. پس این چه تکلیفی می شود؟ تکلیفی می شود که منظور شارع سوق عباد است به سمت اتیان به عبادات و احکام و سایر اموری که برای مکلفین و اینها لازم است. آن جنبه سوقیت مورد نظر شارع است نه اینکه لوازم آن...، آخر در بعضی از اوقات است که اصلاً لوازم مورد نظر نیست، فرض بکنید در بعضی از موارد...

دیروز داشتیم از طهران می آمدیم یک کارخانه کاشی سازی روی یک تابلوی بزرگی در میدان فاطمی تبلیغ کرده بود و نوشته بود که آنان که خاک را به هنر کیمیا کنند، نیست اینکه آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند است، این هم خاک را برداشته تبدیل به کاشی و سرامیک کرده و بعد گفته آنان که به هنر کیمیا کنند، یک دفعه این مسئله به ذهنم آمد که حالا شما که این حرف را می زنید درست، این کیمیا چیست؟ این کیمیا یک ماده ای است که مس را تبدیل به طلا می کند و...، این دیگر می گوید بابا این لوازم

که دیگر مورد نظر من نیست که حالا منظور من از خاک کیمیا است و کیمیا هم مس را به طلا تبدیل می‌کند و کاشی من را هم به هر مس بزنی طلا می‌شود! این نیست. فقط می‌خواهند بگویند خیلی این ارزشمند و نادر است و این ساخت ما چون مال کارخانه ماست خیلی ارزش دارد و خیلی...! ولی لوازمش را خودش نمی‌فهمد. این که دارد می‌گوید آنان که خاک را به هنر کیمیا کنند، تو این را برای تبلیغ کاشی دیگر هم می‌گویی یا نه؟ صد در صد می‌گوید نه. می‌گوید مال خودم. چون مال خودت است این کیمیاست، معنایش این است دیگر، پس تو خودت خودت را کیمیا می‌دانی، اینها لوازمی است که شما می‌توانید بر آن مترتب کنید و من حیث لا یَشعر...، این را خب ما می‌توانیم بار کنیم گرچه نمی‌داند، گرچه شاعر به این لوازم نیست. اما آن که فرض کنید سرامیک را برداری بزنی و... [آن دیگر از لوازم نیست].

... شاعری که آمده در اینجا تکلیف را بر کمتر از آن رشد عقلی متعلق کرده، هر تکلیفی می‌خواهد

باشد، تکلیف به عبادات البته غیر از آن تکالیفی که
عرض کردم که در آن تکالیف به مکلف به عنوان آن
مکلف تعلق نمی‌گیرد بلکه به مکلف به عنوان تعدیه
تعلق می‌گیرد ولی اصل به نفس فعل تعلق می‌گیرد
چه در موارد ضمان و چه در موارد احکام وضعیه
مثل نکاح و امثال ذلک یا در مورد ضرائب شرعی
مثل خمس و زکات و امثال ذلک، در اینها تکلیف به
فعل تعلق می‌گیرد که البته عرض شد در بعضی از
آنها اراده شرط است ولو اراده صبی، مانند فرض
کنید که من باب مثال در صحت معاملات صبی، اراده
شرط است ولیکن اراده لازم نیست اراده شخص بالغ
باشد، صبی هم در آنجا باز اراده دارد. یا اینکه در آن
مواردی که اراده شرط است. بله در احکامی که...،
منظور ما از تکلیف و آنچه که مد نظر شارع است-
و آنقدر سر و صدا کرده و آنقدر اشکال بوجود
آورده- عبارت است از تکالیفی که در تعلق و عدم
تعلق آن، تحقق و عدم تحقق عقل در اینجا دخالت
دارد، این تکالیف تکالیفی است که عقاب اخروی و
حدود دنیوی بر این تکالیف مترتب است.

حالا این تکلیف آن تکالیفی است که بر پایه عقل

است. مادون این، تکالیفی که آمده روی بلوغ، تمام تکالیفی که بر آن حد آمده تعیین شده و حدودش را ما می بینیم که حدود ظاهری است، یعنی احتلام مسئله ظاهری است، مسئله ظاهریه، بلوغ خمسة عشر مسئله ظاهریه، بلوغ انبات اشعار مسئله ظاهریه، طمث مسئله ظاهریه، بلوغ تسعة عشر للبنات مسئله ظاهریه، تمام آن علامات و نشانه‌هایی که برای جهات ظاهری آمده است ما نمی‌توانیم در جهات عقلی آنها را دخالت بدهیم. متوجه شدید! آن جهاتی که برای...، اگر بعنوان حاکی باشد، لعل لقائل ان يقول: ممکن است تخلف حاکی از محکی باشد، تخلف عنوان از معنون باشد، چه طور شما فرض کنید می‌گوئید...؟ اگر عنوان عنوان حاکی لحاظ است - که ما این را می‌گوئیم - عنوان مشیر در اینجا هست، خب در جایی که این عنوان محقق نیست بنابراین تبعات و آن تکالیف هم محقق نیست. اگر در اینجا منظور نفس این خصوصیات است ما در اینجا می‌گوئیم تکالیفی بر اینها تعلق می‌گیرد که به لحاظ همین خصوصیات باشد، دیگر آن تبعاتش، بر آنها تعلق نمی‌گیرد. بله می‌توانیم بگوئیم نماز برای دختر در طمث واجب است، نخواند نخواند.

فرض کنید که روزه برای دختر در دوازده سالگی یا بعد از طمث لازم است خب آیا معنایش این است که اگر این آمد افطار در روزه کرد حدود بر او جاری است؟ نه، حدود بر او جاری نیست. چرا؟ چون حدود بر عقل تعلق گرفته.

پس در اینجا ما تکلیف را به دو گونه تقسیم می‌کنیم:

۱- تکالیفی که عقل دخالت مستقیم در تعلق و عدم تعلق آن دارد و بر وقوع و عدم وقوع، آثاری مترتب است که آن آثار حتماً باید موضوع آن عقل باشد. در یک همچنین موقعیتی بر فعل و عدم فعل این موارد چیزی تعلق نمی‌گیرد.

۲- یک سری تکالیفی داریم که این تکالیف به عنوان سوقُ العباد الی العبادات است، به عنوان الزام افراد است. چه طور این که شما صبی و صبیّه را سوق می‌دهید و تشویق می‌کنید، حالا شارع در نه سال و در پانزده سال یک خورده تشویقش را سفت‌تر کرده. اگر بگویند که می‌توانی نکنی که طرف تا سی سالگی هم نماز نمی‌خواند! گفته کتکت می‌زنم تا اقلأً به هجده سالگی که رسیدی بخوانی. یعنی به خاطر مصالح و مفاسد اجتماعی شارع آمده

احتلام را موضوع برای تکلیف قرار داده و الاً اگر
احتلام را نمی‌گفت طرف تا پنجاه سالگی می‌گفت
من هنوز عقل ندارم!

بقول معروف گفتند دیوانه کیست؟ گفت دیوانه
من، تو، او، ما، شما، ایشان! تمام شش صیغه را
صرف کرد.

حالا اگر یکی بیاید و بگوید که شارع احکام را
متعلق کرده بر عقل، ما هم که تا چهل سال هنوز عقل
نداریم پس بنابراین ولش کن! خب این که نشد.
شارع در اینجا...، یعنی خب ما دیگر چون ناچار
بودیم آمدیم گفتیم و الا می‌توانیم بگوئیم این از
اسرار مگو بوده که حالا ما آمدیم در اینجا لو دادیم
ولی خب در هر صورت بالاخره گاهی اوقات انسان
به جایی می‌رسد که ناچار است که...، بالاخره اگر
توضیح ندهد مسئله همین طور می‌ماند. شارع برای
اینکه ما دست روی دست نگذاریم و تنبلی نکنیم و
سستی نکنیم و رها نکنیم و اینها، برای خاطر این
می‌آید سفت می‌گیرد و در بعضی از تربیتها این جور
است. مثلاً می‌گویند آقا دکمه‌ات را ببند تا طرف تا
شکمش را باز نکند! خب خیلی از موارد...، حالا نه

اینکه هر کسی که دکمه اش را نبندد کافر است و...!
نه. مثلاً می گویند موی سرت را بزن تا اینکه طرف
گیس نگذارد تا اینجا! می گویند فرض کنید من باب
مثال قبا بیوش تا اینکه...

... مرَبِّيُّ و بعنوان اَنَّهُ حَاكِمٌ و بعنوان اَنَّهُ نَاطِمٌ
لِلنَّظَامِ الشَّرْعِيِّ و التَّربِيَةِ الاجْتِمَاعِيَّةِ، به این عنوان
باید افراد را نسبت به مسائل اجتماعی سوق بدهد،
افراد را باید...، باید بترساند و بگوید که در موقع نُه
سال به بعد اگر فرض کنید من باب مثال این کار را
انجام ندادی حدّت می زنند، امّا اگر حالا آمد انجام
داد به طرف می گوید بابا ده تا به او بزن، بچه است
دیگر، ولش کن. نمی آید حالا ۸۰ تا تازیانه به او
بزند، باید بگوید که فرض کنید که اگر به احتلام
رسیدید عِقَابُ اُخْرَوِي دَارِيْد، اگر نگوید خب
نمی خواند، پنجاه سال هم می گذرد نمی خواند.
چاره ندارد که بگوید. امّا اگر فرض بکنید که حالا
یک بچهٔ پانزده ساله در زمان حکومت امیرالمؤمنین،
بالا تر از این! یک پسر بالغ آمد و در میان اجتماع
روزه اش را خورد امیرالمؤمنین به قنبر می گوید
هشتاد تازیانه به این بزن؟! یا اگر هم بگوید بزن می
گوید یواش بزن، همین یواش بزن که فلان، یا ده تا
محکم بزن، دو تا کتکش می زند و می رود. این روش

است. و ما می بینیم اینها این را در ما بزرگها هم به کار می برند چه برسد به این که در این...! شلاق را نگفتم ها!

وقت گذشت، انشاءالله دیگر بقیه مطلب، مواردش و فلان بماند برای فردا. یعنی امروز ما به آن بزنگاه قضیه رسیدیم که امتیاز بین تکلیف را...

سؤال: ...؟

جواب: بله آقا الی ماشاءالله می آییم و مواردش را عرض می کنیم. در مورد استمناء است، در مورد زنا است، در مورد سرقت است، در مورد ...

سؤال: پس باز در اینجا تقریباً شارع یک امر عرفی را در نظر گرفته، یک سیره حاکم هست دیگر؟
جواب: اصلاً لازمه جریان اجتماع این است. همین طور نسبت به نظام خود بچه. یعنی شارع در اینجا دو جهت را مد نظر قرار می دهد:

یکی مصالح و مفاسد اجتماعی که دیگر هر کسی نباید فرض کنید هر کار دلش می خواهد بکند، اصلاً جامعه هتک بشود، ارزشها از بین برود.

دوم اینکه بالاخره شارع به عنوان مربی افراد، بایستی خود افراد را به عنوان آنه مکلف شخصی و

فرد تربیت کند. نباید بکند؟ وظیفهٔ امام زمان علیه السلام این است که بیاید افراد را تربیت کند. خوب نمی‌تواند احکام را ول کند تا اینکه فرض کنید که طرف توجه به آن نکند و اینها، نه، به آن مقدار. حالا اگر یک غلطی کرد دیگر نمی‌آید بکشدش، صحبت این است.

سؤال: ...؟

جواب: خوب بله. ممکن است از باب ترساندن و اینها باشد و هم اینکه نسبت به بعضی از موارد چرا، نسبت به بعضی از موارد طرف تحمل دارد، صبر می‌کند، فرض کنید از باب لج و لجبازی...، ما داشتیم فرض بکنید در خیلی از موارد که از سر عناد حتی حاضر است خودش را از بین ببرد، خیلی بودند. اصلاً در عرب سابق رسم بود که فرض کنید که در میدان جنگ اگر مبارز از پشت حمله می‌کرد این سرش را بر نمی‌گرداند [تا اینکه از خودش دفاع کند،] طرف می‌آمد و از پشت به قتل می‌رساند ولی این عارش می‌آمد که سرش را برگرداند [و از خودش دفاع کند،] یعنی می‌گفت اگر من سرم را برگردانم دارم با یک نامرد مبارزه می‌کنم، سرم را بر نمی‌گردانم

ولو اینکه بزنی، اگر مردی از جلو بیا! این جوری
بوده ها! شواهد داریم. یعنی آنقدر اینها دارای
نخوت و تعصب و نفسانیت بودند که می گفتند که ما
حاضر نیستیم که مثلاً فرض کنید...! ما با عدیل
خودمان، با قرین خودمان هم رزم و هم مصاف
می شویم. و طرف هم می کشتش و آن هم همان طور
می ایستاد.

خیلی وقتها اتفاق می افتد که [طرف می گفت]

اگر این کار را نکنید من خودم را اعدام می کنم، اگر
فلان کار را نکنید اعتصاب غذا می کنم تا بمیرم! خب
اعتصاب غذا کن تا بمیری! خب حالا...! بله در
بعضی از موارد هست که این اصلاً از تحملش خارج
است. آن مسئله که ما نمی دانیم - لذا عرض کردم در
مسائل عِقَابُ أُخْرُوی، آن مسائل در اختیار ما نیست -
که الان این در چه وضعیتی این عمل را انجام داده و
خدا با او چه می کند؟ ما نمی توانیم تعیین کنیم. ما
عَلَامُ الْغُیُوبِ نیستیم. ما نمی توانیم. نسبت به مسائل
دنیوی دیگر باید خودمان لحاظ کنیم ببینیم که این
چقدر در این قضیه خلاصه...؟ آیا مطلب به نحوی

بوده که از اختیارش خارج شده یا از تحملش خارج
نشده؟ چه نحوه بوده؟ این را خودمان بایستی که
لحاظ کنیم، عقلش را لحاظ کنیم، وضعیتش را و...

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ